

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Examining the Rational Foundations of Gender-Based Legal Rulings in Qisas (Retaliatory Punishment) for Life and Limb in Islamic Law

Farhad Javadi¹, Hormoz Asadi koohbad^{*2}, Sadegh Alboghabish³

1. PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran

2. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran

3. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Abadan Branch, Islamic Azad University, Abadan, Iran

* Corresponding Author's Email: Asadi.koohbad@gmail.com

ABSTRACT

One of the significant legal challenges pertains to the status of intersex individuals (khuntha) in penal matters, and various issues have been raised in this regard. Among them is the question of how punishment should be determined if an intersex individual commits a criminal offense. The fundamental question posed in this article is: What is the ruling of qisas (retaliation) concerning intersex individuals in Islam? and What is the method for determining the dominant gender for applying qisas penalties? This study employs a descriptive-analytical method. In Islamic law, gender plays a crucial role in determining qisas punishment. Concerning the status of intersex individuals (khuntha), Islamic jurisprudence refers to these individuals under the title khuntha and classifies them into two general categories: khuntha wadhih (discernible) and khuntha mushkil (indiscernible). Jurisprudential rulings, including those related to qisas, are also classified based on these two categories. With regard to khuntha mushkil, there is relatively little controversy among Islamic jurists. The more critical and debated jurisprudential discussion concerns khuntha ghayr mushkil (non-problematic intersex individuals), which is primarily addressed in the context of inheritance law. Accordingly, it is essential to base rulings on the dominant gender. Thus, qisas rulings for khuntha ghayr mushkil or khuntha wadhih—individuals with a discernible gender tendency toward male or female—must be rendered based on that dominant gender. This means that the prevailing gender in the intersex individual must be identified, and qisas should be applied accordingly. The determination of dominant gender can be referred to medical science and forensic medicine. However, this does not negate the necessity of codified legal provisions in this area. Given the existing gaps in both jurisprudential and legal discourses, it is imperative that the legislator formulates efficient and explicit statutes in this regard.

Keywords: *Intersex individuals, khuntha, Islamic jurisprudence, gender, dominance, qisas.*

How to cite: Javadi, F., Asadi Koohbad, H., & Alboghabish, S. (2024). Examining the Rational Foundations of Gender-Based Legal Rulings in Qisas (Retaliatory Punishment) for Life and Limb in Islamic Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(1), 23-40.



تاریخ ارسال: ۲۱ اسفند ۱۴۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۶ فروردین ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش: ۳ اردیبهشت ۱۴۰۳
تاریخ چاپ: ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

بررسی مبانی عقلی تشریع احکام بر جنسیت در قصاص نفس و عضو در حقوق اسلام

فرهاد جوادی^۱، هرمز اسدی کوهداد^۲، صادق آلبوغیش^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران

۲. دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران

۳. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد آبادان، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Asadi.koohbad@gmail.com

چکیده

زمینه و هدف: یکی از چالش‌های مهم حقوقی وضعیت دو جنسی‌ها افراد (خنثی) در مجازات‌ها است و مسائل زیادی در این رابطه مطرح است. از جمله اینکه چنانچه افراد دو جنسه مرتکب جنایت شوند مجازات آن‌ها به چه صورت است. سؤال اساسی که در این مقاله مطرح شده این است که قصاص دو جنسی‌ها در اسلام چگونه است؟ و روش تعیین جنسیت غالب برای تعیین کیفر قصاص به چه نحو است؟ در این مقاله از روش تحلیلی توصیفی استفاده شده است. جنسیت در تعیین مجازات قصاص در اسلام تأثیر گذار است. در خصوص وضعیت دو جنسه‌ها (افراد خنثی)، باید گفت که در فقه به این افراد با عنوان خنثی اشاره شده و در دو دسته کلی افراد خنثی واضح و افراد خنثی مشکل تقسیم بندی شده است احکام فقهی از جمله قصاص نیز بر حسب این دو دسته تقسیم بندی شده است. در خصوص قصاص افراد خنثی مشکل چندان مناقشه‌ای میان فقها وجود ندارد مهمترین مبحث در فقه در خصوص افراد خنثی غیر مشکل است که عمدتاً در ذیل بحث ارث مورد توجه قرار گرفته است. بر این اساس لازم است جنسیت غالب مبنا قرار گیرد. بر این اساس حکم قصاص فرد خنثی غیر مشکل و واضح که غالبیت به جنس مؤنث و مذکر را داشته باشد، بر اساس همان جنسیت غالب انجام می‌شود. به این معنی که لازم است مشخص شود جنسیت غالب در فرد دو جنسه چیست و بر اساس آن در صدور حکم قصاص عمل شود تعیین جنسیت غالب را می‌توان به علم پزشکی و پزشکی قانونی سپرد البته این به معنای بی‌نیازی قوانین مدون در این خصوص نیست و با توجه به خلاء مباحث فقهی و قانونی در این خصوص لازم است قانون گذار به تدوین قوانین کارآمد و صریح مبادرت ورزد.

کلیدواژگان: دو جنسه‌ها، خنثی، فقه، جنسیت، غالب، قصاص.

نحوه استناددهی: جوادی، فرهاد، اسدی کوهداد، هرمز، و آلبوغیش، صادق. (۱۴۰۳). بررسی مبانی عقلی تشریع احکام بر جنسیت در قصاص نفس و عضو در حقوق اسلام. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲(۱)، ۲۳-۴۰.



ظاهری از اندام هر دو جنس را دارا هستند. دوجنسه بودن به معنای خاص آن حالتی ویژه و غیر معمول است که در آن فرد در زمان تولد نشانه‌های جسمی هر دو جنسیت مرد و زن را به میزانی دارد افراد دو جنسه به دلیل وضعیت فیزیولوژیک خاصی که دارند در جایگاهی متفاوت نسبت به سایر افراد قرار می‌گیرند (Ebrahimi & Vakilzadeh, 2012).

بر اساس آنچه گفته شد، حال سؤال این است که آیا چنانچه افراد دوجنسه مرتکب جرم مستوجب قصاص شوند مجازات این افراد چگونه است؟ و از چه روشی برای تعیین جنسیت غالب افراد دوجنسه جهت تعیین کیفر قصاص استفاده می‌شود؟ این موضوع وقتی از اهمیت بیشتری برخوردار است که توجه شود حکم قصاص در خصوص زن و مرد متفاوت است. به منظور بررسی سؤال مورد اشاره، ابتدا بحث نظری مطرح می‌شود سپس دو جنسه‌ها (خنثی) در فقه و رویکرد فقه نسبت به نقش جنسیت در قصاص بررسی و در ادامه از قصاص دو جنسی‌ها در اسلام بحث می‌شود و در نهایت نتیجه‌گیری بیان می‌گردد.

۱. دوجنسه‌ها (خنثی) در فقه

واژه خنثی در اصطلاح فقهی به کسی گفته می‌شود که دارای هر دو آلت تناسلی زنان و مردان باشد (Kasani, 1988; Shahid, 2009; Tusi, 2009). به رغم این، تصریح به نظر می‌رسد گروهی از فقها مقوم خنثی بودن را تنها وجود دو آلت تناسلی مختلف در بدن ندانسته‌اند؛ بلکه در گستره‌ای وسیع‌تر، معیار خنثی بودن را نامعلوم بودن هویت جنسی با نمودهای مختلف آن دانسته و برای خنثی معنایی عام قائل شده‌اند. بر این اساس، برخی فقهای امام (Sadr, 2006; Tusi, 2009) و اهل سنت (Ibn Qudamah; Khatib Sharbini, 1998) افراد فاقد هر دو آلت تناسلی را نیز از اقسام خنثی شمرده‌اند. خنثی شخصی است که هم آلت مرد و هم زن را دارد. برخی احتمال می‌دهند که خنثی نه مرد باشد نه زن بلکه مصداق هر دو عنوان

در برخی جرایم جنسیت در تعیین مجازات آن‌ها تأثیر گذار است و قصاص از جمله این جرایم می‌باشد. قصاص یکی از اولین احکام از سوی خداوند متعال در صورت قتل و قطع عضو یک گناه پیش بینی شده است. بر حسب برداشت‌هایی که از آیات متعدد قرآن از جمله آیه ۴۵ سوره مائده شده، قصاص امری مسلم است. بر این اساس قصاص در اصطلاح، ((پیگیری نمودن و دنبال نمودن اثر جنایت به گونه‌ای که قصاص کننده همان جنایتی که جانی بر او وارده ساخته است، بر خود او وارد نماید)) (Najafi, 1984). در اصطلاح فقها نیز شبیه معنای لغوی قصاص مورد عنایت قرار گرفته است: قصاص عنوانی است که برای انجام دادن مثل جنایت ارتکاب، یافته نظیر قتل، قطع، ضرب و یا جرح به کار می‌رود و ریشه آن پیروی کردن از اثر است؛ چون قصاص کننده اثر جنایتکار را پیروی می‌کند و کاری مانند کار او انجام می‌دهد (Tabatabai, 1991).

نکته مهم در خصوص قصاص که اساس مقاله و بحث حاضر را شکل می‌دهد، نقش جنسیت در آن است؛ زیرا بین زن و مرد در مجازات قصاص تفاوت وجود دارد. به عبارتی بر اساس منابع فقهی، در لزوم پرداخت فاضل دیه در قصاص مردی که زنی را به عمد کشته است بین فقهای بزرگ شیعه اتفاق نظر وجود دارد (Hilli, 1990; Mousavi Khomeini, 1998; Najafi, 1997; Tabatabai, 1997) و در این زمینه هیچ قول مخالفی وجود ندارد. همچنین در هیچ یک از کتب فقهی چه از قدما و چه از متأخران قول مخالفی بیان نشده است و البته همین امر برای اجماعی بودن موضوع یاد شده کفایت می‌کند (Salukolai, 1974). مسأله اینجاست قصاص دو جنسی‌ها در اسلام چگونه است؟ دو جنسی‌ها افراد دارای آلت تناسلی از هر دو جنس هستند؛ این بیماران دارای اختلال ظاهری در اندام تناسلی و اندامهای داخلی جنسی و سیستم هورمونی جنسی می‌باشند و معمولاً نمای

شامل فقدان، آلت وجود زائده وجود هردو آلت از هر دو جنس هویت جنسیشان در ابهام است در اصطلاح شرعی خنثی انسانی است که خلقت او شاذ است. به این معنا که نمیتوان فهمید که آیا او مذکر میباشد یا مؤنث به دلیل آنکه علاماتی که دال بر ذکوریت یا انوئیت باشد در وی وجود دارد یا آنکه تشابه به این علائم جدی است که ترجیح یکی بر دیگری دشوار است.

۲. رویکرد فقه نسبت به نقش جنسیت در قصاص

در بین فقهای اهل سنت در مذاهب چهارگانه عموماً معتقدند؛ مرد قاتل در برابر قتل عمدی زن قصاص می‌شود بدون اینکه ورثه مقتوله ملزم باشند نصف دیه قاتل را پردازند (Jaziri, 1986) اما در فقه امامیه در این خصوص یک دیدگاه مشهور وجود دارد که بر اساس آن جنسیت در قصاص تأثیر گذار است و تعیین قصاص زن و مرد متفاوت است. به عبارتی اصل وجود تفاوت قصاص زن و مرد در اعضا و جراحات بین فقهای امامیه اتفاق نظر وجود دارد اما در حد برابری آن با یکدیگر اختلاف دارند. در بین فقها ابن ادریس حلی در السرائر (Hilli, 1990) و شیخ طوسی در النهایه (Tusi, 2009) قائل به گذشتن از یک سوم هستند؛ یعنی اگر دیه عضو یا جراحت از یک سوم دیه کامل مرد گذشت، دیه زن نصف مرد خواهد بود و سایر فقها قائل به رسیدن به یک سوم هستند؛ یعنی تا زمانی که دیه عضو یا جراحت به یک سوم نرسید؛ زن و مرد با هم مساوی بوده اما اگر به یک سوم رسیده باشد، دیه زن نصف مرد خواهد بود (Mousavi Khomeini, 1998)، اما دیدگاه غیر مشهور معتقد به برداشت دیگری است و جنسیت را در قصاص تأثیر گذار نمی‌داند این موضوع از این جهت اهمیت دارد که این بحث در وضعیت افراد خنثی بسیار تأثیر گذار است و لازم است جنسیت غالب این افراد تعیین و در نهایت حکم قصاص در خصوص آنها صادر شود.

دیدگاه مشهور فقها

باشد (Hamadani, 1997; Yazdi, 1990). در کل افراد خنثی در فقه گروهی هستند که به نوعی در دستگاه تناسلی آنان مشکلی به وجود آمده است که دارای اقسام مختلفی است.

افراد خنثی مشکل

فردی که هم آلت مردانه و هم آلت زنانه دارد، در اصطلاح فقهی به آن خنثی مشکل می‌گویند. خنثی مشکل کسی است که از طریق امارات طبیعی یا علائم شرعی معلوم نمی‌شود که آیا زن است یا مرد (Ameli, 2011)؛ یا به عبارتی خنثای مشکل به خنثایی اطلاق میشود که تعیین جنسیت او به سبب محقق نشدن اوصاف و نشانه‌های زنان با مردان با تعارض آنها با یکدیگر امکان پذیر نباشد (Mousavi Bojnourdi, 2006). در کل چنانچه تعیین جنسیت خنثی از هیچ راهی امکان پذیر نباشد، از منظر فقهی وی خنثای مشکل به شمار میرود. علاوه بر این، در کتب فقهی حقوقی نوع خاصی از اختلال جنسیتی نام برده شده که در آن شخص نه آلت مردانه دارد و نه آلت زنانه که به آن ممسوح می‌گویند (Sabzevari, 1992). در اینکه ممسوح ملحق به زن است یا مرد و اینکه احکام زنان را باید رعایت کنند با مردان اختلاف است. این دسته هم در ردیف خنثی مشکل قرار می‌گیرد.

افراد خنثی غیر مشکل (واضح)

تقسیم بندی دیگر، خنثی غیر مشکل (واضح) است. خنثی غیر مشکل خنثایی است که از طریق علائم و امارات هر چند امارات ظنی میتوان فهمید که زن یا مرد ملحق شود (Mousavi Khomeini, 1999). خود به اقسامی دیگر تقسیم می‌شود؛ الف) خنثای مؤنث: زمانی که در خنثی حالت زنانه بر حالت مردانه غالب باشد که بدان خنثای آنثی هم می‌نامند؛ ب) خنثای مذکر حالت مردی به حالت زنانه غلبه داشته باشد که بدان خنثای مذکر می‌گویند.

در مجموع در فقه امامیه دو جنسه (خنثی) به افرادی اطلاق میشود که به دلیل نقص یا اضافه در دستگاه تناسلی اعم از جزئی یا کلی

درهم است برگردانند. عطا ملک جوینی نیز همین را گفته است البته با این تفاوت که او افزونی دیه را شش هزار درهم گفته است (Joeyni) و این مطلب از حسن بصری از علی (علیه السلام) روایت شده است.... دلیل ما بر آنچه بیان شد اجماع طایفه شیعه و روایتهای آنان است. همچنین این سخن خداوند متعال زن در برابر زن دلالت دارد که مرد در برابر زن کشته نمی شود. (شیخ طوسی، ۱۴۱۷: ۱۴۵) به گفته شیخ محمد حسن نجفی: اگر مرد، آزادی مرد آزاد دیگری را به قتل برساند، قصاص میشود بر این، موضوع کتاب سنت و اجماع دلالت دارند. بلکه می توان گفت: این موضوع به حکم ضرورت ثابت است. همچنین اگر مرد آزادی زن آزادی را به قتل برساند، قصاص می شود، البته با پرداخت نصف دیه مرد. این موضوع هیچ اختلافی وجود ندارد، بلکه هر دو نوع اجماع (محصل و محکی) در اینجا اقامه شده است. به علاوه، نصوص مستفیض و یا متواتری که پیش از این به بعضی از آنها اشاره شد بر این موضوع دلالت دارند. (Najafi, 1984)

دیدگاه غیر مشهور

فقها برخی از فقها نظیر حلی ابن ادریس معتقدند که از آیه ۱۷۸ سوره بقره نمی توان تفاوت میان زن و مرد در قصاص را برداشت کرد. بدین صورت که: «این سخن خدای تعالی و زن در مقابل زن دلالت بر این ندارد که مرد در برابر زن کشته نمی شود» (Hilli, 1990). از این منظر، همان گونه که از مفاد آیه ۴۵ سوره مائده مستفاد می گردد؛ به طور مطلق قصاص نفس در برابر نفس و هر یک از اعضا در برابر همان عضو بیان گردیده و قیدی در باب زن یا مرد بودن و تفریق جنسیتی به چشم نمی خورد.

از این منظر، کسانی که چنین سوء برداشتی از آیه ۱۷۸ سوره بقره، دارند، تفاوت ذاتی ارزش بین زن و مرد را مسلم دانسته اند و متفاوت بودن حکم قصاص و برخی احکام دیگر همچون نصف بودن دیه زن و وضعیت شهادت او و.... را نیز بر همین معیار میسجند که البته چنین رویکردی به وضوح بعید می نماید همچنان

مهم ترین استدلال دیدگاه مشهور بر اساس استناد به آیه ۱۷۸ سوره بقره می باشد. این آیه اشعار می دارد: «ای کسانی که ایمان آورده اید درباره کشتگان بر شما حق قصاص مقرر شده آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن و هر کس که از جانب برادر دینی اش، یعنی ولی مقتول چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود باید از گذشت ولی مقتول به طور پسندیده پیروی کند و با رعایت [احسان] خون بها را به او بپردازد این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن از اندازه در گذرد، وی را عذابی دردناک است.» بسیاری از فقها چنین استفاده می کنند که چون تصریح شده مرد آزاد در برابر مرد آزاد و زن در مقابل زن قصاص می شود، پس اگر مردی زن را کشت نمیتوان او را قصاص نمود؛ زیرا منطوق آیه دلالتی بر این امر ندارد و از سوی دیگر جان زن با جان مرد برابر نیست بلکه جان زن مقابل نصف جان مرد است. بنابراین اگر بخواهیم جان کامل را در برابر جان ناقص بگیریم باید ما به التفاوت آن را بپردازیم و لذا در صورت قصاص مرد، باید نصف دیه پرداخت شود (Tabarsi, 2000). برخی دیگر بیان داشته اند که با توجه به آیه در مقام قصاص زن در مقابل مرد باید بیان داشت که وقتی که زن را می توان به خاطر قتل فرد نظیر خود قصاص نمود به طریق اولی وقتی فردی اشرف تر از خود را بکشد میتوان او را قصاص نمود (Fazil Hindi, 1985).

دلیل دیگری که فقهای شیعه برای پرداخت فاضل دیه توسط اولیای دم زن آورده اند، اجماع می باشد. در مباحث فقهی، فقهای امامیه به اجماع و اتفاق معتقدند که در صورتی مرد به لحاظ کشتن زن قصاص می شود که قبلاً نصف دیه مرد از سوی اولیای مقتوله پرداخت شده باشد (Ameli, 2011) شیخ طوسی در کتاب الخلاف مشروط بودن قصاص مرد در برابر زن به پرداخت فاضل دیه را امری اجماعی دانسته و می گوید: «مرد در برابر زن کشته میشود مشروط به آنکه بستگان زن افزونی دیه را که پنج هزار

که ابن قدامه در کتاب المغنی میفرماید زن و مرد دو شخص هستند که هر کدام دیگری را قذف کند بر او حد جاری می‌شود؛ بنابراین هر کدام دیگری را به قتل رساند باید قصاص شود بدون اینکه لازم باشد چیزی پرداخت گردد (Ibn Qudamah). به هر حال باید در نظر داشت که با توجه به بیان تساوی در آیه ۴۵ سوره مائده و بیان تفاوت در آیه ۱۷۸ سوره بقره (با پذیرفتن تفسیر بعید و ناصواب) حال سؤال این است که باید به کدام یک از این آیات تمسک جست و کدام قابلیت اجرایی دارد. در مقام حل این تعارض عده‌ای به این عقیده اند که آیه ۴۵ سوره مائده با آیه ۱۷۸ سوره بقره نسخ گردیده است و در این مقام به حدیث امام علی (ع) (Hilli, 1990) استناد می‌جویند که ایشان فرموده اند سوره مائده حکم قصاص را در تورات بیان می‌کند که مرد و زن و بنده و آزاد در قصاص مساوی بودند ولی خداوند حکم مقرر در تورات را با آیه ۱۷۸ سوره بقره که آزاد در مقابل آزاد و برده در مقابل برده و زن در مقابل زن قرار داده نسخ نموده است (Najafi, 1984) در مقام پاسخگویی به این نظریه اولاً باید بیان داشت که چنین مقرره‌ای بیشتر در مقام جلوگیری از زیاده روی و افراط در قصاص بوده است و این آیه تفسیری را که دلالت بر تفاوت جنسیتی نماید بر نمی‌تابد ثانیاً به گفته مفسرین مائده آخرین سوره مفصلی بوده که بر پیامبر نازل شده و ناسخ هست، ولی به دلالت عقل مؤخر نمی‌تواند منسوخ به وسیله مقدم باشد (Tabatabai, 1997) و بنابراین استدلال است که برخی آیه ۴۵ مائده را ناسخ آیه ۱۷۸ سوره بقره دانسته و معتقد به تساوی در قصاص اند. بر خلاف نظر قائلان به مفهوم مخالف این آیه، باید این نکته را مد نظر قرار دهیم که اگر مرد در مقابل زن قصاص نشود باید زن هم در مقابل مرد قصاص نشود که مشهور به چنین چیزی اعتقاد ندارد. همچنین اینکه خداوند متعال می‌فرماید زن در مقابل کشتن زن به قتل می‌رسد، مانع از آن نیست که مرد در برابر کشتن زن به قتل برسد؛ زیرا تعلق حکمی به موردی خاص اقتضای نفی حکم از

غیر آن مورد خاص را ندارد. مضافاً اینکه آیه فوق بر این مطلب اشاره دارد که قصاص تنها باید بر قاتل اجرا گردد و نه دیگری به طور مثال اگر انسان آزادی انسان عبدی را کشت خود او باید قصاص شود نه برده وی با این توجیه که گفته شود قاتل از مقتول برتر است و باید برده قاتل که در رتبه اجتماعی مقتول است به جایش قصاص شود لازم به ذکر است این تفسیر با شأن نزول آیه نیز سازگار است شأن نزول این آیه در تفسیر مجمع البیان این گونه بیان شده است: «این آیه درباره دو قبیله از عرب نازل شد که یکی را بر دیگری برتری بود آنان زنهای طایفه خود را بدون مهریه به ازدواج در می‌آوردند این قبیله سوگند یاد کردند که اگر برده‌ای از ما کشته شود، در برابرش آزادی از آنان را میکشیم در برابر زنی از قبیله ما مردی از آنان را می‌کشیم و در برابر مردی از قبیله ما دو مرد از آنان را میکشیم... تا اینکه خداوند این آیه را نازل کرد» (Tabarsi, 2000). همچنین اگر قائل به مفهوم مخالف نداشتن آیه باشیم باید به شأن نزول آیه رجوع کرد که از شأن نزول این آیه نیز نمی‌توان عدم برابری زن و مرد را در قصاص استنباط کرد. از طرفی اگر در مباحث قرآنی به دنبال آیات مرتبط با قصاص که به عنوان مبانی احکام فقها نمود یافته اند بگردیم نخست باید نظری بر سوره اسراء که سوره‌های مکی بوده و حکم تفصیلی و مشخصی ندارد و آیه ۳۳ آن بیندازیم: «نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم پس [او] نباید در قتل زیاده روی کند زیرا او از طرف شرع یاری شده است» همان گونه که مشخص است در این آیه در مرحله اول به حرمت قتل نفس اشاره گردیده و در مرحله دوم حق قصاص به رسمیت شناخته شده است و در مرحله سوم از زیاده روی در قتل در مقام انتقام گیری که رویه معمول اعراب بادیه نشین و بدوی آن عصر بوده است منع گردیده است که البته ذکر این آیه در اینجای بحث به خاطر مسئله زیاده روی در قصاص بود.

(Sanei, 2004). دیدگاه غیر مشهور دلیل اجماع را نیز رد می‌کند. بر این اساس در مسائل اجتهادی که ادله آن بیان شده و نیز مختلف است جایی برای استدلال به اجماع نیست و اجماع در جایی دلیل شمرده می‌شود که مدرکی از قرآن و سنت در دست نباشد (Sanei, 2004).

با این حال برخی از طرفداران دیدگاه مشهور ایراد گرفته اند این سخن قابل پذیرش نیست که تفاوتی در قصاص میان زن و مرد نیست: «زیرا در صورتی میتوان آن را پذیرفت که ثابت شود تفاوت زن و مرد در دیه و قصاص ظلم است؛ چرا که این دو در شخصیت انسانی با هم برابرند، در نتیجه این دو باید از حقوق یکسان برخوردار باشند، ولی آیا منشأ دیه و قصاص حقیقت انسانی است تا نتیجه گرفته شود که زن و مرد در حقیقت برابرند یا ممکن است امور دیگری همچون ساختار اقتصادی منشأ دیه باشد به این معنا که چون نقش اقتصادی مرد بیش از نقش اقتصادی زن است دیه و قصاص زن و مرد نیز متفاوت باشد». (Hajideh Abadi, 2013). در پاسخ باید گفت که این ایراد مبنای دینی و علمی ندارد؛ زیرا این حکم در مورد کودکان خردسال، پیرمردها، مردهای زمین گیر و... که اقتصاد خانواده به آن‌ها وابسته نیست صادق است. در حالی که این توجیه شامل این موارد نمی‌شود، همچنین اصلاً بحث دیه بر پایه نان آوری نیست تا ما عدل را با آن مقایسه کنیم. بحث دیه خون بهاست که قبل از اسلام هم مطرح بوده است. اینکه در یک جرم واحد یکجا باید پول بدهند تا، بکشند ولی یکجا می‌توانند بکشند بدون آنکه پول بدهند این خلاف «النفس بالنفس» خلاف عدل و خلاف آیات نفی ظلم است. نه تنها این روایات مخالف آیات نفی ظلم، بلکه با آیات قصاص نیز منافات دارد (بقره، ۱۷۹) این آیات دلالت بر مقابله به مثل دارند، در حالی که اگر ما معتقد به پرداخت فاضل دیه از سوی اولیای دم زن باشیم مقابله به مثل نخواهد بود.

۳. قصاص افراد خنثی در فقه

نکته دیگری که باید بیان داشت این است که اکثر روایات در باب پرداخت تفاضل دیه در باب قصاص، از امام باقر و امام صادق(ع) بیان شده اما باید بیان داشت که اکثر این روایات شاید از باب اقتضای زمان بوده و از طرفی بعید نیست که از باب تقیه بوده باشد؛ چرا که بیان روایتی مخالف نص صریح قرآن از زبان معصوم(ع) بعید می‌نماید. در تفصیل باید بیان داشت که آیه ۴۵ سوره مائده به صراحت می‌گوید: «جان در برابر جان گرفته می‌شود.» به روشنی و بدون هیچ گونه تفسیری دلالت بر تساوی در قصاص دارد و نمی‌توان اولیای زن را ملزم به تأدیه تفاضل دیه کرد؛ چرا که این امر مخالف آیه قرآنی است و علاوه بر آن قائل شدن تفاوت در امر قصاص بین زن و مرد بدون تردید ظمی آشکار به زن و تحقیر ارزش وجودی اوست و چون روایات مزبور مخالف قرآن است هر چند از لحاظ سند هم ضعیف نباشد، نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد و باید بر مبنای دلالت روشن آیات قرآنی به ویژه آیه ۴۵ سوره مائده قائل به عدم تفاوت در امر قصاص در قتل عمد بین زن و مرد شد (Sanei, 2007).

ایراد اساسی این احادیث مخالفت با کتاب و عقل است و باید آن‌ها را کنار گذاشت. در مخالفت این روایات با قرآن ایشان معتقدند که: «اگر مردی زنش را بکشد و اولیای زن بخواهند مرد را بکشند باید نصف دیه را به مرد بدهند تا او کشته و قصاص شود اما عکسش یعنی اگر زنی مردی را کشت زن را قصاص می‌کنیم و چیزی هم به او نمی‌دهیم را ظلم می‌دانم برداشت من این است و در برداشت خود معذورم و آن تبعیض را ظلم می‌دانم و این روایات هرچقدر هم زیاد باشد نمی‌تواند کارگشا باشد پس ضابطه این است که روایت خلاف، قرآن صدق و عدلاً معتبر نیست و بنده این روایات را با آیاتی که می‌فرماید قوانین اسلام عدل است و اصل عدل، مسلم است که جزء اصول دین است نه فروع دین مطابقت کرده ام و دیده ام که با آن نمی‌خواند. به نظر بنده این عدل نیست ظلم است و توده مردم و عرف هم این ظلم را میدانند.»

یک چهارم دیه مرد برای ولی باقی میماند (Shahid Thani, 1992).

در خصوص دیات افراد خنثی مشکل دیه قتل خنثی بنا بر تصریح برخی نصف دیه هر یک از مرد و زن است که سه چهارم دیه کامل میشود و دیه جراحتها و اعضا تا سقف یک سوم دیه کامل، همسان دیه مرد و در افزون بر آن سه چهارم دیه مرد است. در جنایتی که بر اثر آن محاسن مرد نروید، دیه کامل ثابت است؛ لیکن نسبت به خنثی تنها ارش ثابت است. همچنین در قطع آلت رجولیت خنثای مشکل و نیز خنثای غیر مشکل ملحق به زن ارش ثابت است. برخی نیز یک سوم دیه کامل و برخی دیگر دیه کامل را ثابت دانسته‌اند (Najafi, 1984).

در خصوص قصاص عضو اگر مردی یا خنثایی آلت تناسلی خنثایی را قطع کند قصاص نمی‌شود؛ لیکن اگر خنثی غیر مشکل و ملحق به مرد باشد در جنایت بر آلت مردانه و بیضه وی قصاص و آلت زنانه اش ارش ثابت است و اگر جانی زن باشد در جنایت بر آلت رجولیت دیه و بر آلت، انوئیت آرش ثابت خواهد بود و اگر خنثای غیر مشکلی که بر او وارد شده ملحق به زن باشد بر جانی مرد قصاص نیست و در جنایت بر آلت، انوئیت دیه و بر آلت رجولیت، ارش ثابت است، لیکن اگر جانی زن باشد در جنایت بر آلت انوئیت قصاص می‌شود و در جنایت بر آلت رجولیت ارش ثابت است (Najafi, 1984). از موارد ارش و پرداخت آن این است که اگر عضوی که جنایت روی آن انجام گرفته و از بین رفته و دوباره بهبود یابد مانند آنکه دندان شکسته شده رشد کند یا موهای زایل شده سرو محاسن دوباره برویند، ارش آن باید پرداخت گردد (Shahid Thani, 1992).

در مجموع کشتن عمدی مستوجب قصاص نفس می‌باشد حتی اگر چه مقتول زن باشد به طریق اولی کشتن عمدی خنثای مشکل نیز موجب ثبوت قصاص، است، اگر مردی، خنثایی را بکشد اولیای مقتول پس از برگرداندن یک چهارم دیه مرد به اولیای قاتل

همان گونه پیش تر اشاره شد افراد خنثی به دو دسته خنثی مشکل و غیر مشکل قابل تقسیم بندی است. لذا بحث قصاص در خصوص افراد خنثی به تبعیت از این تقسیم بندی در مبحث حاضر بررسی میشود. البته لازم به ذکر است که افراد خنثی مشکل به صورت جداگانه چندان مورد توجه قرار نگرفته و لذا بحث مفصلی در فقه در خصوص قصاص این افراد مطرح نیست. در کل بحث افراد خنثی عموماً به صورت کلی و ذیل مبحث ارث در کتب فقهی مورد اشاره قرار گرفته و راهکارهایی برای تعیین جنسیت غالب این افراد مطرح شده که در ادامه بررسی می‌شود.

قصاص افراد خنثی مشکل در فقه

برخی فقها استنباط حکم خنثی را یکی از مشکل ترین مسائل میدانسته‌اند (Sarakhshi, 1986). در خصوص قصاص نفس اگر مردی خنثی مشکل را بکشد، اولیای مقتول پس از بازگرداندن یک چهارم دیه به اولیای قاتل میتوانند او را قصاص کنند؛ چنان که اگر خنثی مشکل، زنی را بکشد اولیای زن پس از رد یک چهارم دیه به اولیای خنثی مشکل، می‌توانند او را قصاص کنند؛ لیک اگر هر دو طرف خنثی باشند، قاتل بدون هیچ گونه ردی قصاص می‌شود (Fazil Hindi, 1855).

اگر دو خنثای مشکل در قتل یک مرد مشارکت کنند، هر دو کشته می‌شوند در صورتی که ولی دم بخواهد، همان گونه که دو مرد یا دو زنی که در قتل یک نفر مشارکت داشته‌اند، کشته میشوند (نیمی از دیه یک مرد به آن‌ها رد میشود تا آن را به طور مساوی میان خود تقسیم کنند). چون دیه هر یک از آنان نصف دیه مرد و نصف دیه زن است که در مجموع سه چهارم دیه مرد می‌شود و بنابراین مقدار زائد بر جنایت هر یک نسبت به دیه خویش، یک چهارم دیه مرد است. ولی اگر خون قتل یکی از آن دو را مطالبه کند یک چهارم دیه مرد را که یک سوم دیه خنثی می‌شود، به او رد می‌کند و خنثایی که قصاص نشده نصف دیه مرد را بر می‌گرداند. در نتیجه

فقها اطلاق خنثی بر خنثای واضح از باب مجاز بوده و مصداق واقعی خنثی همان خنثای مشکل است (Shahid Thani, 1992) توضیح اینکه از منظر فقهی وصف مشکل برای خنثی غالباً وصفی توضیحی است نه قیدی احترازی و موضوع بحث فقها در مقام استنباط احکام خنثی در ابواب مختلف تقریباً همیشه خنثای مشکل است. به بیان دیگر تقسیم بندی مذکور صرفاً به لحاظ افراد و مصادیق خنثی نیست بلکه به لحاظ مراحل فرایند تعیین مصادیق است.

مسئله اصلی فقیهان امامی و اهل سنت درباره خنثی آن است که آیا خنثی در واقع یکی از افراد جنس مذکر یا مؤنث است یا یک جنس سوم به شمار می‌رود بیشتر آنان با استناد به آیاتی از قرآن کریم (نساء، ۱۱؛ غافر، ۴۰؛ شوری، ۴۹؛ نجم، ۴۵) انسان را منحصر به دو جنس مرد و زن دانسته و بر آنند که جنس سوم وجود ندارد؛ بنابراین خنثی به رغم ابهام در جنسیت او، در واقع یا مرد است یا زن (Hosseini Maraghi, 1996; Jassas, 1994; Najafi, 1984; Sadr, 2006).

بر پایه این نظر مشهور که خنثی در واقع یا مرد است یا زن تعیین جنسیت خنثی در اسرع وقت اهمیت دارد؛ زیرا باقی ماندن در ابهام جنسیتی از یک سو به بلا تکلیفی خنثی در چگونگی امثال تکالیف و الزامات و حتی احکام غیر الزامی شرعی که در آن‌ها میان زن و مرد تفاوت وجود دارد، می‌انجامد و از سوی دیگر مانع تعیین تکلیف وضعیت قصاص میشود خنثایی که در پرتو علائم تعیین شده در شرع و یا بنا بر قول برخی قرائن و مرجحات دیگر به یکی از دو زن یا مرد ملحق می‌گردد، محکوم به احکام همان جنس است (Tabatabai, 1997). بر این اساس معیار تعیین جنسیت خنثی اهمیت پیدا میکند که در فقه عبارت است از:

الف. محل خروج ادرار

در منابع فقهی برای تعیین جنسیت خنثی، راهکارهایی ذکر شده که برخی از آن‌ها مستند به روایات است (آمارات یا مرجحات

می‌توانند او را قصاص کنند، زن در برابر زن قصاص میشود و به طریق اولی زن در برابر خنثی قصاص می‌گردد و چیزی به اولیای خنثی رد نمیشود و نیز آنجا که خنثی در برابر مرد قصاص می‌گردد و چیزی به اولیای مرد رد نمی‌شود لیکن اگر دو طرف خنثی باشند قاتل بدون هیچ گونه ردی قصاص می‌شود (Shirvani, 2000). پس اختلاف جنسیت قاتل و مقتول قصاص را منتفی نمی‌سازد به طور مثال اگر دو زن در کشتن یک مرد با هم مشارکت کنند هر دو کشته میشوند و چیزی به آن‌ها رد نمی‌شود؛ زیرا زیاده‌ای بر آن دو از دیه مرد نیست و به دیگر سخن دیه آنان زائد بر سهمی که در جنایت دارند، نیست چون دیه دو زن با دیه یک مرد برابر است ولی دم می‌تواند یکی از آن زنان را بکشد که در این صورت زن دیگر آن مقدار از دیه مقتول را که سهم جنایت اوست، می‌پردازد و آن برابر است با دیه کامل یک زن و چیزی برای زنی که قصاص شده نخواهد بود.

قصاص افراد خنثی غیر مشکل (واضح) در فقه

نکته مهم در خصوص قصاص افراد خنثی بحث تعیین هویت جنس غالب است. لذا بررسی معیارهای موجود در این خصوص از اهمیت و ضرورت بالایی برخوردار است. بدیهی است بعد از تشخیص جنس غالب، وضعیت قصاص مشخص میشود؛ زیرا فقه و قانون گذار به وضوح مجازات زن و مرد جانی را مشخص کرده است لذا در این مبحث تأکید عمده بر معیار و روش تعیین جنسیت افراد خنثی غیر مشکل (واضح) در فقه است.

همان طوری که اشاره شد خنثای واضح خنثایی است که مرد بودن یا زن بودن او با استناد به اموری چون آمارات شرعی یا نشانه‌های مخصوص زنان و مردان معلوم شود. چنین فردی پس از تعیین جنسیت و الحاق به جنس مذکر یا مؤنث، مشمول احکام همان جنس میشود و آلت تناسلی نامربوط به جنسیت تعیین شده حکم عضوی زائد را در بدن او می‌یابد (Ibn & Ibn, 2004; Tabatabai, 1991; Tabatabai, 1997) به تصریح برخی

بودن او خارج شد ارث مذکر را میبرد و اگر به مؤنث بودن او خارج شد ارث مؤنث را میبرد؛ زیرا قرعه در موارد مشکل کاربرد دارد و مخصوص هر امر مشتبه و نامعلومی است. مشهور میان اصحاب این است که در این هنگام نیمی از سهم مرد و نیمی از سهم زن را ارث می‌برد (Shahid Thani, 1992).

ج. شمردن دنده‌ها

گروهی دیگر از فقهای امامی معیار تعیین جنسیت را شمارش دنده‌های بدن خنثی به عنوان آمارهای منصوص - دانسته اند که مستند به قضاوتی از امام علی علیه السلام است (Najafi, 1984; Tabatabai, 1997) به تصریح برخی فقهای امامی (Araki, 1992; Sabzevari, 1992).

بنا بر گفته برخی از فقها دنده‌های او شمرده می‌شود بنابراین اگر هجده دنده داشت، مؤنث است و اگر هفده دنده داشت نه دنده در طرف راست و هشت دنده در طرف چپ، مذکر است. همچنین اگر تعداد دنده‌های طرف راست و چپ او برابر و مساوی بودند، اما در طرف چپ یکی از دنده‌ها کوچک و ناقص بود مذکر است. دلیل این قول روایتی است که از حضرت علی (ع) حکایت شده که ایشان بر اساس شمارش دنده‌ها حکم کرده و در تعلیل آن چنین فرموده است؛ حوا از دنده آدم خارج شده است - هرچند عددی که در این روایت برای دنده‌ها ذکر شده متفاوت است و اینکه شخص خنثی یا در واقع و ذاتاً مذکر است یا مؤنث یعنی طبیعت و جنس سومی وجود ندارد، به دلیل حصری که در آیه شریفه زیر وجود دارد (یهب لمن یشاء إناثا ویهب لمن یشاء الذکور) (شوری، ۴۹) (به هر که بخواهد، دختر عنایت می‌کند و به هر که بخواهد پسر) به نظر می‌رسد سند روایتی که به آن تمسک شده ضعیف است و حصری که در مورد آیه شریفه نیز ادعا کرده اند قابل پذیرش نیست و ممکن است حصر در آیه با توجه به اقلیت موارد باشد؛ زیرا خنثی نادر است و در غالب موارد کودکی که خداوند متعال به پدر و مادر میبخشد یا پسر است یا دختر در مجموع

منصوص). مهمترین اماره منصوص که فقهای امامی و اهل سنت درباره آن اتفاق نظر دارند محل خروج ادرار است که در احادیث مطرح شده (Bayhaqi) و بر پایه آن جنسیت خنثی تابع عورتی است که ادرار دائماً یا غالباً از آن خارج می‌شود احکام حالت‌های مختلف در این اماره، در منابع فقهی بیان شده است و در احکام فرعی‌تر اختلاف نظرهایی دیده میشود (Hilli, 1990; Hosseini Maraghi, 1996; Khattab, 1995; Najafi, 1984; Qomi, 1994; Tabatabai, 1991; Tusi, 2009). چگونگی کاربرد این راهکار نیز در احادیث بیان شده است (Ameli, 2011). نخستین بار در دوران جاهلیت برای تعیین جنسیت شخصی خنثی از این آماره استفاده شد (San'ani, 1983).

بر اساس فقه شیعه، خنثی بر اساس آلتی که بول از آن خارج میشود، ارث می‌برد؛ یعنی اگر بول از هر دو آلت خارج میشود بر اساس آلتی که، بول ابتدا از آن خارج می‌شود، ارث می‌برد و به عبارتی به ذکوریت یا انویتی که لازمه آن است ملحق می‌شود؛ بنابراین اگر بول خنثی، ابتدا از آلت مردانه خارج شود حکم مذکر در مورد او جاری است و اگر ابتدا از آلت زنانه خارج شود، حکم مؤنث بر او مترتب می‌شود؛ چه بول از هر دو آلت با هم قطع شود یا از یکی زودتر قطع شود و خواه بولی که از آلت سابق بیرون آمده بیش از بولی باشد که از آلت متأخر خارج میشود یا کمتر از آن باشد، بنابر قول مشهورتر (Shahid Thani, 1992) در بین فقهای متقدم، محل خروج ادرار از معیارها تعیین جنسیت غالب افراد خنثی است.

ب. قید قرعه

برخی از فقها با استناد به قاعده قرعه (القرعة إكل امر / مشکل امر مشتبه)، قرعه را تعیین کننده جنسیت خنثی شمرده‌اند (Ameli, 1996; Ameli, 2011). از این روش برای تعیین جنسیت غالب خنثی مشکل برای تعیین ارث پیشنهاد شده است. بر این اساس خنثی مشکل بر اساس قرعه ارث می‌برد؛ یعنی اگر قرعه به مذکر

چنانچه در ختنی اوصاف بیان شده وجود داشت، همه احکام کسی که ختنی بر او ملحق میشود بر او مترتب میشود؛ یعنی اگر ختنی ملحق به مرد شد همه احکام مرد بر او مترتب می‌شود و اگر ختنی ملحق به زن شد همه احکام زن از جمله قصاص بر او مترتب می‌شود. همان گونه که قبلاً بیان کردیم این ختنی را ختنی واضح می‌گویند؛ زیرا الحاقش به یکی از زن و مرد ممکن است.

د. نظریه‌های نوین پزشکی

به نظر برخی از فقها، چنانچه با یافته‌های نوین پزشکی علم به جنسیت ختنی حاصل شود، بر اماراتی مذکور مقدم خواهد بود (Sistani, 1993). در علم نوین پزشکی کاربرد تعبیر دو جنسی برای کسانی که نشانه‌های مرد بودن و زن بودن را توأمان دارند، رایج است. دو جنسی‌ها در عام‌ترین تقسیم دو جنسی‌های حقیقی (واقعی) و دو جنسی‌های کاذب اند. دو جنسی‌های حقیقی هم بیضه دارند و هم تخمدان وجود همزمان غدد جنسی مردانه و زنانه در بدن و ترشح هورمون‌ها از آن‌ها سبب بروز هم زمان نشانه‌های مردانگی و زنانگی در شخص می‌شود؛ زیرا صفات ثانویه جنسی، مانند روییدن موی در صورت مردان با رشد برخی از اندام‌ها در زنان، متأثر از هورمون‌های جنسی ترشح شده از این غدد است. آلت تناسلی نیز در دو جنس‌های حقیقی گاه مردانه و گاه زنانه است. در مقابل دو جنسه‌ای کاذب مردانی با ظاهر کاملاً زنانه یا زنانی با ظاهر کاملاً مردانه هستند. برای مثال ممکن است شخصی که از نظر نقشه ژنتیک مرد و دارای غدد جنسی مردانه است، به سبب اختلالات هورمونی و عملکرد نادرست غدد جنسی دارای نشانه‌های جسمی و رفتاری زنان باشد. پزشکان برای تعیین جنسیت فردی که مرد یا زن بودنش معلوم نیست دو معیار در نظر می‌گیرند شرایط جسمی (شامل نقشه ژنتیک فرد، وضع غدد جنسی و اندام تناسلی خارجی) و حالات روحی- روانی یعنی رفتار و تمایلات درونی و جنسیتی که او خود پذیرفته است. ویژگی‌های یاد شده برای دو جنسی‌ها با تعریف مشهور ختنی در فقه تطبیق

نمی‌کند؛ مگر اینکه مطابق رأی برخی فقها معیار ختنی بودن، فرد ابهام در هویت جنسیتی او باشد، نه فقط وجود توأمان دو آلت شاید به همین علت است که در مطالعات فقهی- پزشکی یا در برخی استفتائاتی اخیر دو جنسی‌های حقیقی معادل ختنای مشکل و دو جنسی‌های کاذب ختنای واضح به شمار رفته‌اند (Khoei, 2002; Montazeri, 1995). از منظر فقهی، انجام دادن عمل جراحی برای تبدیل ختنی (به معنای خاص فقهی) به جنس مرد یا زن جایز است (Golpayegani, 1992; Khamenei, 1999; Montazeri, 2002). چنانچه پزشک به این نتیجه برسد که فرد ختنی مرد است یا زن و با عمل جراحی آلت تناسلی غیر اصلی (زائد) را قطع کند، این عمل جراحی در واقع اصلاح‌کننده جنسی است که از جنس مخالف هم نشانه‌هایی به همراه دارد، ته تغییر دهنده آن؛ بنابراین آثار فقهی- حقوقی تغییر جنسیت (تبدیل هویت و جنسیت مرد یا زن) را در بر ندارد و برداشتن عضو زائد هم مصداق ایجاد نقص در بدن و ضرر رساندن به آن نیست. چنانچه پزشک به نتیجه قطعی نرسد و در مرد یا زن بودن ختنی مردد بماند ولی برای الحاق او به جنس مذکر یا مؤنث یکی از دو آلت را از بدن جدا کند باز هم مصداق تغییر جنسیت نیست؛ زیرا ممکن است عضو قطع شده زائد یا اصلی بوده باشد و به سبب این شبهه موضوعی، صدق تغییر جنسیت یا ایجاد نقص در بدن مستمسک نیست (Kharazi, 2000; Qomi, 1994). چه بسا این جراحی برای معالجه ختنای مشکل و رها کردن او از تنگناهایی که برای ادای تکالیف شرعی خود با آن‌ها روبه روست ضروری باشد. از این رو برخی فقها (سبزواری، منبع پیشین: ۳۵۴) انجام دادن این جراحی را به شرط قدرت داشتن مکلف و نبودن مانع بر ختنی واجب دانسته‌اند.

در کل برای تعیین جنسیت غالب لازم است از علم پزشکی کمک جست. هر نوزادی در بدو تولد امکان دارد با اختلالات جسمانی یا به عرصه دنیا. گذاردن نارسایی قلب، دستگاه گوارش، بینایی و

سایر نارسایی‌ها ممکن است از لحظه تولد همراه نوزاد باشد و گاهی این مشکلات (در حین تولد) مربوط به دستگاه تناسلی بوده و البته نوعی بیماری که بروز آن می‌تواند اختلالاتی را برای نوزاد به همراه داشته باشد. فرض کنیم نوزادی با جنسیت، دختر دارای آلت تناسلی مذکر یا کودک پسری که اختلالات هورمونی در زمان رشد جنین باعث شده اندامهای تناسلی او شبیه جنس مخالف شود. در واقع راه حل ساده برای این موضوع را میتوان نگاه به علم ژنتیک و بررسی کروموزوم‌های نوزاد دانست. هر انسانی به طور طبیعی دارای ۴۶ کروموزوم است؛ اما وجه تمایز مرد و زن در آخرین جفت کروموزوم‌ها (معروف به کروموزومهای جنسی) است به این ترتیب که کروموزوم جنسی زن هر دو از نوع XX و کروموزومهای جنسی مرد از نوع Y است؛ بنابراین جنسیت واقعی یک نوزاد با بررسی کروموزوم هایش مشخص می‌شود و به عبارت دیگر در ابهام‌های جنسی (دو جنسه‌ها) گاهی فرد مذکر است هر چند که اندام تناسلی زنانه در او رشد کرده باشد و از لحاظ قانونی جنسیت وی مرد تعیین شود و این نوزاد در ادامه زندگی با انجام اقدامات پزشکی تحت درمان قرار می‌گیرد عکس این موضوع نیز ممکن است در مورد زنان اتفاق بیفتد. بر این اساس مشکلاتی از قبیل تکلیف حقوقی این افراد در جامعه مطرح نیست و هیچ کدام از این افراد دارای شناسنامه با جنس مرکب نیستند.

برخی از افراد از بدو تولد از نظر جسمانی سالم و کاملاً طبیعی هستند. این افراد هیچ نوع اختلالی از نظر جسمانی ندارند؛ اما زمانی که به سنین ۳ یا ۴ سالگی میرسند رفتارهایی از خود بروز می‌دهند که بیشتر در جنس مخالف دیده میشود. مثلاً کودکی که هنگام بازی، اسباب بازی خاص جنس مخالف را انتخاب میکند یا لباسهای جنس مخالف را میپوشد می‌تواند نمونه‌ای از این مصادیق تلقی شود. زمانی که شخصی برای تغییر هویت اقدام می‌کند، تمام مراحل زندگی و گذشته وی توسط روان شناس پزشکی قانونی مورد بررسی قرار میگیرد طفولیت فرد بررسی و در تحقیق از

خانواده و محیط پیرامون شخص مورد نظر اطلاعاتی کافی و وافی به دست می‌آید. این روند ماه‌ها به طول می‌انجامد تا شخص مذکور کاملاً از منحرفان جنسی متمایز شود. حتی مسائل یا عواقبی که امکان دارد گریبان فرد (از بعد حقوقی اعتبار اجتماعی یا تحصیل و شغل) را بگیرد، به وی تفهیم میشود (Ebrahimi & Vakilzadeh, 2012). نهایتاً روان پزشک قانونی با شیوه‌های مختلف پی به تمایلات فرد میبرد نکته مهم این است که مشخص شود این تمایلات ناشی از انحرافات جنسی است یا ناشی از اختلال هویت جنسی که تمایل پایدار و شدید برای تعلق به جنس مخالف است. در واقع اگر فردی از نظر درونی و روانی، هویتی به غیر از جنسیت ظاهری خود داشته باشد، روان پزشک قانونی نیز به این موضوع پی ببرد گواهی به تغییر هویت می‌دهد و سرانجام فرد مورد نظر با پیگیریهای بعدی قضایی و با تأیید دادگاه اقدامات لازم را برای تغییر ظاهر و دریافت شناسنامه با هویت جدید به عمل می‌آورد.

بر اساس آنچه گفته شد دو حالت متصور است؛ چنانچه جنس غالب جانی، مذکر تشخیص داده شود، احکام قصاص مربوط به مرد در خصوص وی اجرا میشود و چنانچه مونت تشخیص داده شود احکام موجود در خصوص زن در مورد وی به اجرا گذاشته میشود.

۴. دیدگاه عقلی

از دیدگاه عقلی، تشریع احکام قصاص بر اساس جنسیت، ناظر بر ایجاد تعادل و پیشگیری از اختلال در نظم اجتماعی است. عقل، به عنوان یکی از منابع درک حقیقت، بر این نکته تأکید دارد که عدالت نه تنها به معنای مساوات، بلکه به معنای اعطای حق هر فرد متناسب با شرایط و نقش‌های او در جامعه است. این موضوع در قرون اخیر به‌ویژه با ظهور نظریات حقوق بشری و توجه به حقوق گروه‌های مختلف اجتماعی، به خصوص افراد دوجنسیتی، اهمیت بیشتری یافته است. چهره‌گاه‌های اجتماعی با توجه به تنوع در

والبتّه، مصلحت‌گرایی در حقوق فقط به تعیین احکام محدود نمی‌شود، بلکه شامل توجه به عواقب اجتماعی و فرهنگی این احکام نیز هست. به عبارتی، اگر نتیجه اجرای یک حکم قضائی سبب نارضایتی و عقب‌نشینی‌هایی در نظرگاه اجتماعی نسبت به افراد دوجنسیتی شود، نمی‌تواند به عنوان حکم عادلانه و شایسته تلقی گردد. بنابراین، فضا به گونه‌ای باید طراحی شود که افراد دوجنسیتی نه تنها از حقوق قانونی خود بهره‌مند شوند بلکه احساس امنیت و احترام نیز داشته باشند.

علاوه بر این، از منظر عقلانی، تشریع احکام باید با تحولات اجتماعی و پیشرفت‌های علمی هماهنگ باشد. امروزه با گسترش دانش پزشکی و شناخت بیشتر از ویژگی‌های افراد دوجنسیتی، امکان ارائه راهکارهای دقیق‌تر برای تطبیق احکام اسلامی با شرایط این افراد فراهم شده است. به‌ویژه در دهه‌های گذشته، دایره‌المعارف دانش در خصوص مسائل مرتبط با هویت‌های جنسی و اجتماعی به‌طور قابل توجهی گسترش یافته و این مسأله به مدد تحقیقات جدید بالینی و اجتماعی، به بهبود وضعیت افراد دوجنسیتی در بسیاری از کشورها کمک کرده است.

این تحولات علمی و اجتماعی به‌ویژه می‌تواند در خاک‌ریزی سیستم قضائی نقش مؤثری ایفا کند. به عنوان نمونه، در مواردی که جنسیت فرد به‌وضوح قابل تشخیص نیست، پرداخت دیه یا اجرای قصاص باید بر اساس تحقیق و نظر متخصصان صورت گیرد تا از هرگونه خطا و بی‌عدالتی جلوگیری شود. دسترسی به نظام‌های آزمایشگاه‌های ژنتیکی و پزشکی قانونی، می‌تواند در این زمینه به عنوان ابزارهای مؤثر مورد استفاده قرار گیرد. در راستای توجه به این موضوع، اصل انعطاف‌پذیری در اجرای احکام نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. از منظر عقلانی، قوانین باید به گونه‌ای باشند که بتوانند با شرایط خاص هر فرد تطبیق پیدا کنند. افراد دوجنسیتی به دلیل ویژگی‌های خاص خود، نیازمند نوعی تعامل ویژه در نظام حقوقی هستند. این تعامل باید مبتنی بر عدالت،

هویت‌های جنسیتی و جنسی، یکی از چالش‌های مهم نظام‌های قضائی به‌شمار می‌آید. با توجه به وجود افراد دوجنسیتی، عقل به لزوم انعطاف در احکام و ارائه راهکارهایی که حقوق این افراد را در نظر بگیرد، حکم می‌کند. به عنوان نمونه، در صورتی که فرد دوجنسیتی مرتکب جرم شود یا مورد آسیب قرار گیرد، تعیین نوع دیه و اجرای قصاص نیازمند بررسی دقیق خصوصیات فردی و شرایط او است. مسئله تعاریف جنسیتی در قانون باید به گونه‌ای باشد که به‌طور شفاف و منصفانه نسبت به این افراد عمل کند. از منظر عقل، در چنین مواردی باید به اصولی همچون کرامت انسانی، رعایت عدالت و پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی توجه شود. اگر چه این اصول به نظر ساده می‌آیند، اما در عمل نیازمند طراحی‌ها و پیاده‌سازی‌های دقیق در نظام حقوقی هستند. علی‌رغم پیچیدگی‌های موجود، می‌توان تأکید داشت که یکی از خدمات اصلی و اساسی نظام قضائی، ایجاد فضایی عادلانه برای تمامی شهروندان است. این امر نه تنها به صرف قانونی بودن احکام مربوطه بستگی دارد، بلکه بیشتر به نحوه درک و اجرای این قوانین مرتبط می‌شود. برای مثال، در بحث دیه و قصاص، علم قاضی باید بتواند متناسب با شرایط خاص هر فرد، به اتخاذ تصمیمات عادلانه و شفاف پردازد و از تنگ نظری‌های بدون در نظر گرفتن وضعیت خاص افراد دوجنسیتی پرهیز کند.

این نوع تحولات در نگرش به اجرای احکام قصاص لازم است که مبتنی بر یک رویکرد علمی و منطقی باشد. عقل همچنین بر مصلحت‌گرایی در مواجهه با مسائل پیچیده تأکید دارد. در مورد افراد دوجنسیتی، مصلحت ایجاد می‌کند که قوانین قصاص به گونه‌ای طراحی شوند که بتوانند شرایط خاص این افراد را در نظر گرفته و عدالت را به بهترین شکل ممکن اجرا کنند. بنابراین، استنباط حقوقی باید به گونه‌ای باشد که واجد مراتب حساسیت و دقت لازم در این زمینه باشد.

احترام به کرامت انسانی و درک تفاوت‌های فردی باشد و در عین حال، با واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی هر جامعه متناسب باشد. این نگاه نه تنها به عدالت فردی کمک می‌کند، بلکه موجب تقویت اعتماد اجتماعی به نظام حقوقی خواهد شد. دانش و فهم بهتر از پیشینه‌های اجتماعی و فرهنگی افراد دوجنسیتی می‌تواند به نظام قضائی کمک کند تا با تحلیل دقیق‌تری از موارد مختلف برخورد کند و در نهایت به اتخاذ تصمیماتی عادلانه‌تر منجر شود. از منظر فلسفه اخلاق، عقل بر لزوم رعایت انصاف و توازن تأکید دارد. افراد دوجنسیتی، به دلیل موقعیت خاص خود، ممکن است در معرض آسیب‌های بیشتری قرار گیرند. بنابراین، اجرای احکام قصاص در مورد آنان باید با دقت و حساسیت بیشتری همراه باشد. ما باید متوجه این نکته باشیم که عدم رعایت حقوق این افراد نه تنها می‌تواند به آسیب به خود آن‌ها منجر شود، بلکه می‌تواند زیان‌های اجتماعی و فرهنگی به مراتب بیشتری را نیز به همراه داشته باشد. علاوه بر این، قوانین باید به گونه‌ای تدوین شوند که امکان بررسی و تحلیل دقیق هر مورد بر اساس شرایط خاص آن وجود داشته باشد. به عبارتی، قوانین نمی‌توانند یک‌دست و بدون انعطاف‌پذیری، تمامی جنبه‌های مربوط به این موضوعات را پوشش دهند. بنابراین، نظام حقوقی باید به گونه‌ای تشکیل یابد که امکان بررسی موارد خاص و تجزیه و تحلیل دقیق هر پرونده را داشته باشد.

یکی دیگر از جنبه‌های مهم در دیدگاه عقلی، لزوم توجه به پیشگیری از آثار منفی اجتماعی است. اگر حقوق افراد دوجنسیتی در اجرای احکام قصاص به درستی رعایت نشود، این امر می‌تواند به ایجاد احساس بی‌اعتمادی و نارضایتی اجتماعی منجر شود. از این رو، نظام حقوقی اسلامی باید با ارائه تفسیرهای منعطف و مبتنی بر عقل، به رفع این مشکلات کمک کند. به عنوان مثال، می‌توان دستورالعمل‌های خاصی برای قاضیان وضع کرد تا آن‌ها را در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با افراد دوجنسیتی یاری دهد.

این همچنین ممکن است شامل آموزش‌های تخصصی برای قضات و وکلای مدافع باشد تا بتوانند با وضعیت‌های مختلف به‌طور مؤثر و عادلانه برخورد کنند. تقویت مهارت‌های نرم و اخلاقی در میان حرفه‌ای‌های حقوقی می‌تواند به ایجاد تغییرات کوچکی ولی مؤثر در نظام قضائی کمک کند.

در نهایت، عقلانیت احکام قصاص در اسلام بر اصولی همچون عدالت، مصلحت عمومی و حفظ کرامت انسانی استوار است. این اصول در مواجهه با مسائل مربوط به افراد دوجنسیتی نیز باید رعایت شوند. پژوهش‌های بیشتر در این زمینه می‌تواند به فهم بهتر فلسفه احکام اسلامی و سازگاری آن‌ها با نیازهای معاصر کمک کند. به این ترتیب، می‌توان اطمینان حاصل کرد که حقوق همه افراد، بدون توجه به تفاوت‌های جسمی یا جنسیتی آن‌ها، به بهترین شکل ممکن رعایت شود.

نظام فقهی اسلام با بهره‌گیری از اصول عقلانی، ظرفیت لازم برای پاسخگویی به این نیازها را داراست و می‌تواند با بهره‌گیری از اجتهاد پویا، راهکارهایی برای تقویت عدالت و حفظ نظم اجتماعی ارائه دهد. در کل، این تلاش‌ها نه تنها به نفع افراد دوجنسیتی خواهد بود، بلکه به عنوان یک الگو در نظام حقوقی اسلامی می‌تواند به ارتقای عدالت و حقوق بشر استحکام بخشد. به این ترتیب، ما می‌توانیم با اعتقادی قوی‌تر در غنای حقوق بشر و حفظ کرامت انسانی، به سمت یک نظام قضائی عادلانه و همراه با احترام به تنوع انسانی پیش برویم.

نتیجه‌گیری

دوجنسه‌ها در فقه تحت عنوان افراد خنثی مورد اشاره قرار گرفته اند. افراد خنثی در فقه به دو دسته افراد خنثی مشکل و غیر مشکل تقسیم بندی شده است. بر این اساس دیدگاه مشهور مبتنی بر تأثیر جنسیت بر قصاص است لذا در خصوص افراد خنثی لازم است جنسیت غالب این افراد تعیین شود. در فقه در این خصوص معیارهایی تعیین شده است از جمله شمردن تعداد دنده‌ها و یا

کثیری از قانون مجازات اسلامی و مباحث فقهی را به خود اختصاص داده اند. بدون آنکه اشاره‌ای به مسئولیت کیفری جرایم ارتكابی این دسته از اشخاص کرده باشد. نظر به مراتب یاد شده فوق پیشنهاد می‌گردد، قانون گذار در قانون مجازات اسلامی در این خصوص تعیین تکلیف نماید تا از برخی اختلافات و تضارب احتمالی آراء که از سوی محاکم صادر می‌شود، مسئولیت کیفری ایشان به صراحت مشخص گردد. اگرچه در موارد سکوت و شبهه میتوان به برخی از اصول حقوقی (مانند اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها یا قواعد فقهی (مانند تدرأ الحدود بالشبهات)، دست یازید و حکم به تبرعه یا خروج عمل ارتكاب از عنوان حدود صادر نمود؛ اما این کافی نیست.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Introduction

The concept of qisas (retaliatory punishment) in Islamic jurisprudence holds a deeply rooted place in the ethical and legal structure of Islamic societies. This concept, grounded in the Quran and elaborated extensively by jurists, is not only a penal sanction but also a mechanism to ensure social justice and deter violent crimes. However, in applying qisas, one critical variable introduces complexity: gender. Traditional jurisprudence prescribes differentiated rulings for men and women regarding qisas, which becomes more challenging in cases involving intersex individuals, referred to in Islamic law as "khuntha." These individuals, having ambiguous sexual characteristics, pose a unique legal dilemma in determining appropriate qisas rulings. The challenge arises primarily in identifying the dominant gender, which serves as the determinant for the legal

قرعه؛ اما با توجه به پیشرفتهای پزشکی در این خصوص با کمک روش نوین پزشکی می‌توان جنسیت غالب این افراد تعیین شود. با توجه به آنچه گفته شد و همچنین حسب مطالعات و بررسی‌هایی که در منابع فقهی موضوع مسئولیت کیفری و از جمله قصاص اشخاصی که دو جنسیتی هستند، فاقد هرگونه سابقه تحقیق و مطالعاتی بوده به جز چند مورد که صرف اشاره‌ای گذرا و مبهم، آن هم بر اساس برخی اشارات فقهی مختصر در مباحثی مثل ارث در این زمینه یعنی مسئولیت کیفری و قصاص اشخاص دارای اختلالات جنسیتی قلم نزده است. از آنجایی که مهم‌ترین منبع قانون مجازات اسلامی ایران متون فقهی امامیه است از این رو هیچ ماده‌ای از این قانون به مسئولیت کیفری این دسته از اشخاص که دارای دو جنسیتی هستند اشاره ننموده است. در حالی که اباب حدود، از مهمترین ابواب چه در فقه و چه در قوانین موضوعه میباشد و چون جرایم حدی مشمول سنگین‌ترین و شدیدترین مجازات‌ها با جمع شرایط وقوع آن‌ها هستند مواد تقریباً

consequences of crime or victimization. Classical jurists have categorized intersex persons into two types—khuntha wadhih (discernible) and khuntha mushkil (indiscernible). This classification has far-reaching implications for jurisprudential and legal determinations. Given the significance of this issue, the article delves into the jurisprudential frameworks and rational arguments underpinning gender-based distinctions in qisas, emphasizing the importance of identifying dominant gender in intersex individuals to issue just verdicts while drawing on both traditional methods and modern medical insights (Tabarsi, 2000; Tabatabai, 1991; Tabatabai, 1997; Tusi, 2009; Yazdi, 1990).

Islamic legal texts treat the issue of gender identity with both textual reverence and practical consideration. Classical scholars such as Najafi, Tabatabai, and Hilli argue extensively on the theological basis of gender

distinctions in qisas, including the widely accepted notion that when a woman is killed by a man, her heirs must pay half the man's blood money before executing qisas. This differentiation, while rooted in jurisprudential consensus and scriptural interpretations such as Qur'an 2:178 and 5:45, presents a deeply controversial stance when applied to modern notions of gender equality. The jurisprudential arguments often pivot on interpretations of divine justice and legal parity. For instance, while some scholars argue that the explicit reference to "man for man and woman for woman" in the Qur'an implies unequal retaliation, others such as Sanei argue this is a misreading that promotes injustice and contradicts the broader Qur'anic emphasis on equality in the sanctity of life (Sanei, 2004). The article thus highlights the spectrum of views, noting that while the majority of jurists adhere to traditional interpretations that necessitate financial compensation for gender disparities, minority views call for reformative readings that account for both ethical justice and evolving legal standards.

The legal positioning of intersex individuals in qisas becomes even more complex due to the ambiguous nature of their gender. The jurisprudential literature presents various methods for determining the dominant gender in such cases. Classical approaches rely heavily on observable physical traits, such as the primary site of urination or the presence of secondary sexual characteristics. In some cases, even the number of rib bones has been proposed as an identifier, based on early jurisprudential reasoning. Others have advocated for the use of qura (lot-drawing) in situations where all natural signs are inconclusive. These traditional methods, however, face criticism for their lack of scientific robustness and applicability to modern legal settings. The article discusses how contemporary scholars argue for integrating forensic science, genetic testing,

and psychological assessments as legitimate tools for determining gender, thereby allowing for more accurate and humane legal decisions. For instance, medical science's ability to distinguish between true hermaphrodites and pseudo-hermaphrodites offers a pathway for judicial clarity. Nonetheless, even where medical certainty is possible, jurisprudential endorsement is still essential to ensure the legitimacy of such findings within the framework of Islamic law (Najafi, 1984; Sistani, 1993).

Within this framework, the article also investigates how classical jurisprudence treats the qisas of intersex individuals depending on their categorization. In the case of khuntha mushkil, whose gender remains indeterminate, jurisprudence prescribes hybrid rulings. For example, if a khuntha mushkil kills a man or a woman, qisas is conditional upon the payment or reception of a quarter of the standard blood money, depending on the situation. If both the offender and victim are khuntha mushkil, retaliation may proceed without financial compensation due to presumed parity. For khuntha wadhih individuals, who show discernible gender tendencies, qisas is determined based on the identified dominant gender. Here, the importance of accurate gender classification becomes paramount. Traditional jurisprudence allows medical evidence to supplement religious reasoning, especially when the intersex status poses ambiguities not easily resolvable by classical criteria. The authors argue that this flexible jurisprudential framework underscores the dynamic nature of Islamic law, capable of integrating new knowledge without compromising its foundational principles.

The rational foundations of gender-based legal rulings in qisas are not merely a matter of textual adherence but also of philosophical reasoning. The article devotes significant attention to the role of reason ('aql) in the

formulation and application of legal rules. From a rational perspective, justice entails treating individuals equitably in light of their circumstances rather than identically. Hence, determining the dominant gender of an intersex individual is essential not because it affirms binary gender hierarchies, but because it ensures that the legal consequence—qisas—is proportional and contextually fair. Furthermore, reason demands that the legal system avoid arbitrary outcomes and provide clarity and predictability. Given that gender differences can result in distinct legal consequences in Islamic penal law, failing to account for this nuance in intersex cases would undermine the rational and ethical coherence of the legal system. The article hence positions rational inquiry as not only compatible with but necessary for jurisprudential evolution, especially in cases where traditional categories intersect with modern medical realities.

The legal vacuum surrounding the treatment of intersex individuals in Iran's Islamic Penal Code further necessitates this discussion. Despite the foundational reliance of Iranian penal law on Shi'a jurisprudence, there are notable gaps concerning the legal responsibility and punitive consequences for intersex individuals involved in criminal cases. The article points out that existing laws are silent on whether and how qisas should be applied in such cases. This legislative silence introduces inconsistencies and uncertainty in the judiciary's handling of such matters. Moreover, given the irreversible and severe nature of qisas, the absence of clear legal protocols is both a procedural and ethical shortcoming. The authors thus advocate for codified statutes that explicitly define procedures and principles for determining dominant gender in intersex individuals and provide clear legal outcomes for criminal responsibility. Such legal reform would not only align with jurisprudential reasoning and rational analysis but also affirm the rights and

dignity of intersex individuals within an Islamic legal framework.

In conclusion, the study highlights a critical intersection of theology, law, medicine, and rational ethics in determining gender-based qisas rulings for intersex individuals. While Islamic jurisprudence has laid foundational principles and methods for dealing with gender ambiguity, these must be expanded and refined in light of modern scientific advancements and rationalist interpretations. The authors argue that the core principles of Islamic justice—equity, rationality, and compassion—demand that the legal system evolve to accommodate the complexities of gender identity, especially in the realm of criminal law where life and death are at stake. By integrating classical juristic thought with contemporary medical science and rational ethics, Islamic law can continue to uphold its foundational values while addressing the legal needs of all individuals, including those whose gender identity challenges traditional binaries. The article serves as a call to action for scholars, legislators, and jurists to collaborate in bridging the gaps in legal doctrine and ensure that intersex individuals receive fair, just, and dignified treatment under the law.

References

- Ameli, M. H. i. H. (2011). *Wasa'il al-Shia ila Tahsil Masa'il al-Shari'ah* (Vol. 19). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Ameli, S. M. i. a. H. (1996). *Wasa'il al-Shia* (Vol. 26). Al-Bayt Institute.
- Araki, M. A. (1992). *Two Treatises on Inheritance and Wife's Maintenance*.
- Bayhaqi, A. i. H. *Al-Sunan al-Kubra* (Vol. 6). Dar al-Fikr.
- Ebrahimi, M., & Vakilzadeh, R. (2012). A Criminological Perspective on the Impact of Gender Change on the Family from the Viewpoint of Jurisprudence and Criminal Law. *Journal of Women and Family Studies*, 5(18), 83-103ER -.
- Fazil Hindi, B. a. D. M. (1985). *Kashf al-Litham* (Vol. 2). Ayatollah Marashi Najafi Library.
- Fazil Hindi, M. H. (1855). *Kashf al-Litham wa Ibaham 'an Qawa'id al-Hakam* (Vol. 1). Islamic Publishing Institute.
- Golpayegani, M. R. (1992). *Irshad al-Sa'il*. Dar al-Safwah.

- Hajideh Abadi, A. (2013). Evaluation of Changes in the Islamic Penal Code of 2013 Regarding Qisas and Diyat for Women. *Strategic Studies on Women*, 15(60), 41-72.
- Hamadani, R. (1997). *Misbah al-Faqih* (Vol. 1). Ja'fariyah Institute.
- Hilli, I. I. (1990). *Kitab al-Sara'ir al-Hawi li-Tahrir al-Fatawa* (Vol. 3). Islamic Publishing Institute.
- Hosseini Maraghi, A. F. i. A. (1996). *Al-Anawin* (Vol. 1).
- Ibn, N., & Ibn, H. (2004). *Sira al-Nabi*. Akhtab Khwarazm, Muwaffaq ibn Ahmad.
- Ibn Qudamah, A. i. A. *Al-Mughni* (Vol. 7). Alam al-Kutub.
- Jassas, A. i. A. (1994). *Ahkam al-Quran* (Vol. 3).
- Jaziri, A. (1986). *Fiqh According to the Four Schools* (Vol. 5). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Joeyni.
- Kasani, A. B. i. M. u. (1988). *Kitab Bada'i al-Sana'i fi Tartib al-Shara'i* (Vol. 7).
- Khamenei, A. (1999). *Answers to Istifta'at* (Vol. 2). Islamic Revolution Publications.
- Kharazi, M. (2000). Gender Change in the Jurisprudence of Ahl al-Bayt. 23, 104-123.
- Khatib Sharbini, M. i. A. (1998). *Mughni al-Muhtaj ila Ma'rifat Ma'ani Alfaz al-Minhaj* (Vol. 3).
- Khattab, M. i. M. (1995). *Mawahib al-Jalil li-Sharh Mukhtasar Khalil* (Vol. 8).
- Khoei, A. a. Q. (1995). *Sirat al-Najat fi Ajwabat al-Istifta'at* (Vol. 2).
- Montazeri, H. A. (2002). *Medical Rulings According to the Fatwas of Ayatollah Montazeri*. Sayeh Publishing.
- Mousavi Bojnourdi, S. M. (2006). *Fiqh Rules*. Majd Scientific and Cultural Institute.
- Mousavi Khomeini, S. R. (1998). *Tahrir al-Wasilah* (Vol. 2). Islamic Publishing Institute.
- Mousavi Khomeini, S. R. (1999). *Sahifeh Imam* (Vol. 2). Imam Khomeini Institute for Organization and Publication.
- Najafi, H. (1984). *Jawahir al-Kalam Mustanad al-Shia fi Ahkam al-Shari'ah* (Vol. 42).
- Qomi, M. M. (1994). *Kalimat Sadidah fi Masa'il Jadidah*. Islamic Publishing Institute.
- Sabzevari, S. A. A. (1992). *Muhadhab al-Ahkam fi Bayan al-Halal wal-Haram* (Vol. 4). Al-Manar Institute.
- Sadr, M. (2006). *Ma Wara' al-Fiqh* (Vol. 8). Mohibbin Institute.
- Salukolai, M. F. (1974). Wisdom Behind Differences in Qisas for Men and Women. *Ma'rifat Journal*, 13(10), 57.
- San'ani, A. R. i. H. (1983). *Al-Musannaf* (Vol. 10).
- Sanei, Y. A. (2004). *Fiqh and Life: Equality in Qisas*. Fiqh al-Thaqalayn Cultural Institute.
- Sanei, Y. A. (2007). *Fiqh al-Thaqalayn (Book of Qisas)*. Imam Khomeini Institute for Organization and Publication.
- Sarakhsi, M. i. A. S. a. A. i. (1986). *Kitab al-Mabsut* (Vol. 30). Dar al-Ma'arif.
- Shahid Thani, Z. a. D. i. A. (1992). *Masalik al-Afham ila Taqniq Sharayi' al-Islam* (Vol. 13).
- Shirvani, A. (2000). *Translation and Explanation of Sharh Lum'ah (Qisas and Hudud)* (Vol. 14). Dar al-Ilm Publications.
- Sistani, A. (1993). *Minhaj al-Salihin* (Vol. 3).
- Tabarsi, A. A. a.-F. i. a.-H. (2000). *Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Quran* (Vol. 1).
- Tabatabai, S. A. (1991). *Riyadh al-Masa'il* (Vol. 10). Dar al-Hadi.
- Tabatabai, S. M. H. (1997). *Al-Mizan* (Vol. 2). Islamic Publishing Institute.
- Tusi, M. i. H. (2009). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyyah* (Vol. 4).
- Yazdi, M. K. (1990). *Hashiyat al-Makasib* (Vol. 1). Isma'iliyan.